

علل مشروطه خواهی بختیاری ها

دکتر اسفندیار آهنجیده

عضو هیئت علمی دانشگاه های آزاد اسلامی واحد شهرکرد و محلات

مقدمه

برخلاف اینکه تصور می شود مداخله سران بختیاری در نهضت مشروطیت صرفاً ایجاد حکومت قانون بوده است، آنچه بختیاری ها را در حقیقت به مشارکت در نهضت مشروطه ایران وادار کرد صرف نظر از کینه و دشمنی این ایل سلاطین قاجار، به خاطر جنگهای آنان با حکومت قاجار برای به دست گرفتن قدرت بوده است. از جمله، جنگ آقامحمدخان با ابدالخان که به شکست و دستگیری و قتل او منجر گردید و قیام محمدتقی خان چهارلنگ در زمان محمدشاه که باعث دستگیری و مرگ او در زندان شد و قتل حسینقلی خان هفت لنگ در اصفهان به وسیله ظل السلطان و به دستور ناصرالدین شاه و زندانی کردن فرزندان او را می توان از دلایل مشارکت این ایل در نهضت مشروطیت به شمار آورد و شاید ضعیفی که پس از قتل ناصرالدین شاه در حکومت قاجاریه به وجود آمد خوانین بختیاری را برای به دست گرفتن قدرت به وسوسه انداخته باشد. اگرچه خوانین بختیاری که با مسافرتها و استقرارشان در اروپا با قانون و مزایای حکومت قانونی آشنا شده بودند و آن نیز بی تأثیر نبوده است.



- اگر فرض را بر این بگذاریم که مشارکت بختیارها در مشروطیت صرفاً براساس اندیشه قانون‌خواهی بوده است باید در کنار آن، به مسائل ذیل هم توجه داشته باشیم.
- ۱) کینه و نفرت سران بختیاری از سلاطین قاجار به‌خاطر جنگها و قتل سران آنها؛
 - ۲) ورود بختیارها در مشروطیت تلاشی بوده است برای به‌دست گرفتن قدرت سیاسی؛
 - ۳) استفاده مادی و موقعیتهای سیاسی؛
 - ۴) به‌دست آوردن حکومت و کسب استقلال نسبی در منطقه؛
 - ۵) به‌دست آوردن مقامات دولتی با توجه به شناختی که سران ایل از حکومت اروپایی پیدا کرده بودند.

حضور این ایل در دوره صفویه با توجه به قدرت پادشاهان صفویه زیاد چشمگیر نبود؛ ولی پس از فروپاشی حکومت صفویه و روی کار آمدن افشاریه مشارکت آنها با نادرشاه در جنگهای مختلف از جمله در فتح هند چشمگیر بود و پس از انقراض افشاریه و روی کار آمدن زندیه مقدمه قدرت‌نمایی خوانین بختیاری به‌وجود آمد.

سه خان؛ علی‌مردان‌خان، ابوالفتح‌خان و کریم‌خان، که دو نفر از این سه نفر از خوانین بختیاری بودند ولی از دو طایفه مختلف، با هم متحد شدند اما این اتحاد طولی نکشید، زیرا علی‌مردان‌خان توانست ابوالفتح‌خان را بکشد و با این عمل خود راه را برای قدرت یافتن کریم‌خان هموار نمود. این اختلافات سران بختیاری در تاریخ مداوم وجود داشته است و شاید یکی از علل اصلی که بختیارها با آن‌همه نیروی منسجم و افراد جنگجو نتوانستند هیچ زمانی قدرت حکومتی را مانند قبایل دیگر در ایران به‌دست بیاورند همین موضوع باشد که خود جای بحث دیگری است. کریم‌خان از کشته شدن ابوالفتح‌خان سود برد و توانست با تجهیز سپاه بر ضد علی‌مردان‌خان او را دستگیر کند و به قتل برساند و خود زمام امور کشور را به‌دست بگیرد. در زمان کریم‌خان، شورش حیدرخان بختیاری مهم است. او در دژ محکمی مستقر شد و کریم‌خان با اعزام سپاه به آن منطقه توانست او را با سیاست، تسلیم کند و سپس مورد نوازش قرار دهد و او را سراپا خلع شرف کرد.^۱

کریم‌خان برای جلوگیری از قیام این ایل، یکی از خوانین ایل به نام ابدال‌خان را مورد لطف قرار داد و از قدرت نظامی او در لشکرکشی‌های خود استفاده کرد.^۲

پس از کریم‌خان از میان تشنگان قدرت، آقامحمدخان قاجار به پشتوانه ایل جنگجوییش بر رقیبان چیره گشت و اتحاد ناپایداری را برای مردم ایران به وجود آورد. اما او شیوه جدیدی به وجود نیاورد بلکه اراده خود را بر وضع موجود تحمیل کرد و اعیان و حاکمان سابق و سران عشایر را در مقامات خود ابقاء کرد.^۳

استیلای قاجار بر اوضاع، خفقان جدیدی برای بختیاری به دنبال داشت^۴ قیام ابدال‌خان که با متحد کردن طوایف هفت‌لنگ و چهارلنگ در مبارزه با آقامحمدخان از ۱۱۹۹ تا ۱۲۰۳ق که در ابتدا موفقیت با خان بختیاری بود و نهایت امر آقامحمدخان توانست با اختلاف و تطمیع سران بختیاری ابدال را شکست دهد و دستگیر نماید و چون او را نزد خان قاجار آوردند آقامحمدخان بنای فحاشی و بدحرفی را به او گذاشت. ابدال‌خان نیز با بی‌باکی به او جواب داد و در نهایت آقامحمدخان دستور قتل او را صادر کرد و او را به قتل رساندند.^۵

پس از قتل آقامحمدخان در زمان فتح‌علی‌شاه می‌توان از شورش اسدخان هفت لنگ در ۱۲۲۷ق نام برد که محمدعلی میرزا دولتشاه به او امان داد و او تسلیم شد و به دنبال آن شورش محمدتقی‌خان چهارلنگ در زمان این پادشاه بود که او حرکتی سیاسی را شروع کرد که تقریباً با وارد شدن لایارد، جهانگرد انگلیسی، به داخل این ایل و زندگی با این خان رنگ سیاسی و تقریباً وابستگی به آن داد که این قیام را نیز معتمدالدوله با امان دادن به او بدون نتیجه گذاشت، خان بختیاری دستگیر شد و در تهران تا ۱۲۷۰ق در زندان به سر برد و در این سال فوت کرد.^۶ در زمان ناصرالدین‌شاه حسینقلی‌خان هفت‌لنگ به قدرت رسید و سپس با قتل او به دست ظل‌السلطان کشمکش و دشمنی خوانین بختیاری با پادشاهان قاجار آغاز شد که فصل جدیدی از تاریخ سیاسی ایل را به دنبال داشت و عامل ورود بختیاریها را می‌توان از همین زمان در نظر گرفت. چون با قتل حسینقلی‌خان و زندانی کردن فرزندان او رقابت فامیلی و ریاست ایلی شروع گردید و این رقابت به دسته‌بندی‌های درون ایلی منجر شد که نهایت سردار اسعد دوم یعنی علی‌قلی‌خان پسر حسینقلی را وادار کرد در مقابل شاه قاجار بایستد. او می‌نویسد: «پس از آزادی از زندان در



مدت توقف خود در تهران، تمام خیال و حواسم در اجرای مقاصد خود بود؛ یعنی در ایران هم قانون بشود و باعث سعی من در این باب به جهت این بود که چون مرحوم ایلخانی را کشتند و ظلمهای بی‌شمار نسبت به من و اسفندیارخان نمودند، مصمم شدم که مردم را به حکومت قانونی دعوت نمایم و در این مدت که در تهران بودم با جماعتی هم عهد شدم که دست استبداد را کوتاه داریم».^۷

این اندیشه سردار اسعد، شروع قانون‌خواهی بود، ولی اختلافات بین خوانین برای مدت زمانی این فرصت را از او و دیگر افرادی که شاید در بین سران بختیاری وجود داشت گرفت. بعد از قتل ایلخانی امام‌قلی‌خان و رضاقلی‌خان به ترتیب به سمت ایلخانی و ایلبگی بختیاری منصوب شدند و مدت شش سال در این سمت باقی ماندند و به نامهای حاجی ایلخانی و ایلبگی شهرت یافتند. کشمکش بین ظل‌السلطان و امین‌السلطان ادامه داشت و در نهایت به پیروزی امین‌السلطان و عقب‌نشینی موقت ظل‌السلطان منجر شد. تمام حکام و سرکردگانی را که ظل‌السلطان انتخاب کرده بود، همگی از سمت خود عزل شدند و جای آنان را افراد مورد اعتماد صدراعظم گرفتند. ایلخانی بختیاری نیز از این تغییر و تحول، بی‌بهره نماند. «امام‌قلی‌خان از کار برکنار و رضاقلی‌خان به جای او منصوب و اسفندیارخان (پسر بزرگ ایلخانی) نیز به‌عنوان ایلبگی متصدی کار گردید».

سردار اسعد می‌نویسد: «هنگامی که اسفندیارخان از حبس آزاد و به تهران رهسپار شد بنابر صوابدید صدراعظم که سوابق دوستی با اولاد ایلخانی داشت تصمیم در تغییر حکومت را گرفت. لذا رضاقلی‌خان را به‌جای امام‌قلی‌خان به ایلخانی منصوب و اسفندیارخان را به سمت ایلبگی و حاج‌علی‌قلی‌خان را در تهران به‌سمت رئیس سواران پارکابی تعیین نمود».^۸

قتل حسینقلی‌خان موجب شورش در خوزستان و بختیاری شد. ناامنی سراسری و ویرانی روستاها و آبادیهای خوزستان نتیجه این شورش بود. رقابت و مبارزه رجال بختیاری باعث جنگهای خونینی شد به‌طوری که دیترا مان می‌نویسد: «آشفتگی منطقه قیومیت ظل‌السلطان، اوضاع چهارمحال و بختیاری را در سال ۱۸۹۲ به دنبال داشت. همچنین آتش اختلاف، دامن روستاییان را گرفت. موضوع اختلافات، خان مقتول و ظل‌السلطان بود».^۹

تاریخ ربع اول قرن بیستم بختیارها، از کشمکشها، جنگها و منازعات بین خاندان دربار ایلخانی و جانشینان حسینقلی خان و فامیل حاجی ایلخانی و همچنین جانشینان برادر حسینقلی خان و خانواده ایلبگی، که از خانواده سومین برادرش (رضاقلی خان) بودند، حکایت می‌کند.

«اختلافات بین رضاقلی خان، ایلخانی جدید و اسفندیارخان ایلبگی علیه امامقلی خان، ایلخانی برکنار شده، شدت گرفت و چند رشته جنگ و گریز بین آنان به وقوع پیوست و هر دو دسته در فرصتهای مناسبی اموال و احشام دیگری را به غنیمت می‌گرفتند».^{۱۰}

سردار ظفر در این مورد می‌نویسد: «ما نمی‌خواستیم با حاجی ایلخانی کار به زد و خورد بیانجامد ولی سوارهای بختیاری برای جنگ آماده شدند. آقازمان خدر سرخ و آقامحمدقلی حیوند و امیرقلی خان سبب شدند و تاخت آوردند برای سوارهای حاجی ایلخانی».^{۱۱}

بی‌شک یکی از عوامل مهم به وجود آمدن این اغتشاشات در بین سران بختیاری ظل‌السلطان بود و نتیجه آن تعیین حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی به حکومت خوزستان و بختیاری بود. نظام‌السلطنه در این باره می‌نویسد: «شاه از من خواست تا به قانون ایلیت بین آنها اصلاح کنم».^{۱۲}

در سال ۱۳۰۷ق رضاقلی خان، اسفندیارخان و امامقلی خان هر سه به تهران احضار شدند و حکومت بختیاری را در آنجا بین خود تقسیم کردند. «امامقلی خان ایلخانی و رضاقلی خان حاکم چهارمحال، و اسفندیارخان ایل‌بیگی بختیاری شد».^{۱۳} ولی طولی نکشید که در ۱۸۹۲م قبل از آنکه ایل بختیاری خوزستان را به طرف بیلاق ترک کند امامقلی خان و رضاقلی خان ایلبگی را والی خوزستان در شوشتر توقیف و زندانی کرد و اسفندیارخان به سمت ایلخانی منصوب شد.

سردار ظفر در این مورد می‌نویسد: «در این هنگام عموها (یعنی حاجی ایلخانی و ایلبگی) عازم دزفول شدند. اول بنا بود یکی از آنها بماند سر اردو و آن دیگری بیاید، ولی چون از هم اطمینان نداشتند هر دو آمدند کوشک اصفهان ... عموها را پس از چند روز با لطفعلی خان (امیر مفتح) در کوشک دزفول حبس کردند. اردوی آنها در سریشه بود. خبر گرفتاری خوانین راکه شنیدند پراکنده شدند».^{۱۴}



در این موقع، خوانین معزول با کمک آقا نجفی (شیخ محمدتقی)، یکی از مجتهدان با نفوذ اصفهان، از امین‌السلطان تقاضای کمک کردند. پریس، کنسول انگلیس در اصفهان، مراتب را به شرح زیر به وزیر مختار انگلیس در تهران گزارش می‌کند: «چندی قبل همسر رضاخان و همسر میرزا اسحاق‌خان از بختیاری به اصفهان آمده و در خانه آقا نجفی تحصن اختیار کرده‌اند و شاکی هستند که اسفندیارخان آنها را تحت فشار قرار داده به طوری که از خانواده رضاقلی‌خان سلب آسایش شده و دارایی و مایملک او در خطر ضبط و مصادره قرار گرفته است».

آقا نجفی از امین‌السلطان تقاضا کرد تا اطلاعاتی درباره امام‌قلی‌خان و رضاقلی‌خان در اختیار او بگذارد. امین‌السلطان در پاسخ آقانجفی تلگرام کرد که چون دستهای رضاقلی‌خان و امام‌قلی‌خان به فساد و ظلم و بی‌عدالتی آلوده هستند، لذا ذات اقدس شهریاری مقرر فرمودند که در شوشتر تحت نظر باقی بمانند ... اما یک سال بعد مجدداً اوضاع سیاسی منطقه به هم خورد و حکومت در ۱۸۹۳م مجدداً به ظل‌السلطان واگذار شد. او امام‌قلی را به سمت ایلخانی و رضاقلی‌خان را حاکم چهارمحال منصوب کرد. در این موقع، اسفندیارخان استعفا داد و از آنجا به تهران رفت و در خانه صدراعظم متحصن شد. منطقه چهارمحال و بختیاری دچار تشنج و اغتشاش گردید. دسته‌هایی از راهزنان بختیاری به دهات و روستاها حمله می‌بردند و کاروان و قوافل بین راه را مورد دستبرد و تجاوز قرار می‌دادند. سردار ظفر در مورد استعفای اسفندیارخان می‌نویسد: «بختیاری را به ظل‌السلطان دادند. تلگراف عزل حاج شهاب‌الملک که به خوزستان رسید اسفندیار، خان شوشتر بود. او هم با فریب شهاب‌الملک استعفای خود را تلگراف کرد به تهران».^{۱۵}

سر فرانک لاسلز در گزارش شماره ۳۶ مورخ ۱۸۹۴م خود از تهران به روزبری در لندن درباره تحصن اسفندیارخان در تهران می‌نویسد: «اسفندیارخان از آمدن به اصفهان طفره می‌رود چراکه به خوبی می‌داند اگر در چنگال شاهزاده ظل‌السلطان گرفتار شود طبیعتاً محکوم به مرگ خواهد شد».^{۱۶}

اختلافات بین آنها بالا گرفت. سرانجام در ۱۸۹۴م پسران ایلخانی مصمم شدند که در مقابل رضاقلی‌خان ایستادگی کنند و اوضاع را به حال اول برگردانند و گویا به دستور ناصرالدین شاه، امین‌السلطان فرمان داد که حاج‌علی‌قلی‌خان نزد ظل‌السلطان برود و اختلافات خود را با او تسویه

کند. درباره مقامهای سه‌گانه نیز قرار شد خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی بدون خانواده ایلبگی (رضاقلی‌خان و پسرانش) به اتفاق و به‌طور مشترک حکومت بختیاری و چهارم‌حال را به‌عهده بگیرند.

در ۱۳۰۷ق هرچند این سه حاکم بختیاری ظاهراً با هم دوست بودند ولی در باطن بین آنان صداقت و حقیقت نبود و از لحاظ رفتار و سلوک با ایلات نیز تفاوت کلی داشتند. این امر در نهایت به جنگ چغاخور منجر شد. در ۱۳۰۸ق عباس‌قلی‌خان، پسر حاج ایلخانی فوت کرد و این، اثر بسیار زیادی روی خان بختیاری گذاشت. از مرحوم عباس‌قلی‌خان، دو پسر یکی به‌نام سلطان‌علی‌خان شهاب‌السلطنه و دیگری غلامعلی‌خان باقی مانده بود. مرگ عباس‌قلی‌خان باعث گوشه‌گیری حاج ایلخانی گشت. میان رضاقلی‌خان ایلبگی و اسفندیارخان نیز به‌علت سوء سلوک حاج ابراهیم‌خان کدورت به‌وجود آمد و رضاقلی‌خان و اسفندیارخان وارد مذاکره شدند و دوباره اساس برادری را محکم نمودند و همان‌طور که اشاره شد به تهران رفتند و قرار شد که امام‌قلی‌خان و اسفندیارخان، ایلبگی بختیاری و رضاقلی‌خان حاکم چهارم‌حال باشند.

در ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه را میرزارضا کرمانی به قتل رساند. علی‌قلی‌خان (سردار اسعد) در مورد این جریان نوشته است: «آن وقت در حضرت عبدالعظیم حضور نداشتم و در شهر بودم. بعد از این واقعه، امین‌السلطان صدراعظم مرا با سوار احظار کرد و در بیرون دروازه به موبک شاهی دچار شدم که عازم شهر بود. امین‌السلطان در صندلی پیش نشسته بود. امین خاقان برای مواظبت شاه در پهلوی شاه جای داشت. داخل عمارت سلطنتی شدیم و درب عمارت تخت مرمر اسبهای کالسکه را باز کرده شاه را از کالسکه بیرون آورده و در صندلی دراز جای دادند.

علمجات خلوت آن صندلی را به دوش گرفته به عمارت گلستان بردند و در اتاق عاج در رختخوابی جای دادند. کامران میرزای نایب‌السلطنه در این وقت وارد شد. حکیم طولزان و چند نفر طبیب دیگر را که خواسته بودند وارد شدند. حکیم طولزان بعد از تفحص اطلاع داد که گلوله به قلب خورده و بعد از هشت ثانیه وفات کرده. امین‌السلطان از واقعه باخبر بود ... در همان شب شاه را در نارنجستان غسل و کفن کرده و نماز خواندند. پس از آن جسد او را در عمارت برلیان جای دادند و در باب امانت گذاشتند. با شاه جدید مشورت شد. قرار شد که در تکیه دولت به



امانت گذارند. روز چهاردهم، فردای آن روز با جلال و شکوه تمام نعلش او را از اتاق برلیان به تکیه دولت حمل نموده، امانت نهادند. میرزا رضای کرمانی را هم در آن روز گرفتار ساخته با موکب شاهی حمل به طهران کرده و در عمارت آبدارخانه محبوس داشتند.^{۱۷}

ایل بختیاری در دوران مظفالدین شاه

علی‌قلی خان (سردار اسعد) را امین‌السلطان رئیس سواران پارکابی بختیاری در تهران تعیین کرده بود. وی بعد از قتل ناصرالدین شاه از طرف امین‌السلطان مأمور حفظ و حراست عمارت دولتی شد. او در اکثر استنطاقهای میرزارضا، که محرمانه انجام می‌گرفت، حضور داشت و خود می‌نویسد: «آنچه بر من معلوم شد قصد میرزارضا کرمانی خدمت به ملت بود. چنانچه یادآوری می‌شود که در یکی از استنطاقات، از او سؤال شد که ناصرالدین شاه را کشتی چه شاه بهتری از او پیدا کردی؟ تفاوتی هم در وضع نخواهد شد. میرزا جواب داد: این مسئله را خوب می‌دانستم. نهایت این بود که صدای تپانچه من ظالمهای مغرور را از خواب غفلت بیدار کرد. در موقع ورود مظفردالدین شاه به تهران سواران بختیاری در کنار عمارت سلطنتی صف کشیده بودند و درمورد اعدام میرزارضا کرمانی، حاجی حسینعلی خان و علی‌قلی خان مأمور شدند که برنامه اعدام او را انجام دهند. بنابراین در حالی که سواران بختیاری اطراف او را گرفته بودند، صبح زود او را به میدان مشق برده به دار زدند».^{۱۸}

پس از ورود مظفردالدین شاه به تهران، امین‌السلطان حکومت بختیاری را به محمدحسین خان سپهدار و اسفندیارخان که ملقب به «سردار اسعد» شده بود محول کرد و امام‌قلی خان حاج ایلخانی و رضاقلی خان ایلبگی، که ایام کهولت را می‌گذراندند، در ده شخصی خود اردل و قلعه گندمان سکونت داشتند. امام‌قلی خان در ۱۳۱۷ ق فوت کرد.

حکومت محمدعلی شاه و جهت‌گیری بختیاری‌ها در این دوره

این خط جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند	یاران رفتنه با قلم پا نوشته‌اند
و این سنگ‌قبرها سر بسته نامه‌هاست	کز آخرت به مردم دنیا نوشته‌اند



در سال ۱۳۲۶ق تهران آشفته بود و محمدعلی شاه مخالفان و مشروطه‌طلبان را قلع و قمع می‌کرد مرحوم ملک‌الشعرا بهار، مستزاد معروف خود را در همین روزها گفته است:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جداست کار ایران با خداست

مرکز مقاومت از تهران به شهرستانها منتقل شد. در تبریز و اصفهان و گیلان سه نقطه اتکا برای مشروطه‌خواهان پدید آمد و از این زمان بود که بختیاری‌ها خود را مستقیماً وارد صحنه سیاست کردند و نقش بزرگی را در براندازی استبداد به‌عهده گرفتند. ولی چرا و چگونه؟ جواب به این پرسش تا حدودی مشکل و در عین حال پیچیده است.

پاولویچ می‌نویسد: «این بختیاری‌ها چه کسانی هستند؟ این‌طور مبارزه قطعی در راه مشروطیت ایران و دفاع آن، در مقام حمله به تمام دشمنان داخلی و خارجی، ناشی از کجاست؟ در ادبیات سیاسی خارجی این موضوع روشن نشده است ولی برای ما این مسئله خیلی جالب توجه است».^{۱۹}

در این مقاله کوشش خواهد شد تا حدودی به این پرسشها جواب داده شود تا زمان شروع انقلاب، نه تنها دودستگی بلکه چندین دستگی عجیبی بین عشایر بختیاری مخصوصاً سران آن وجود داشت که البته بعدها نیز ادامه یافت و این چنددستگی خود عاملی بود در نزدیک کردن هرچه بیشتر آنها به شاه و حکومت مرکزی. در این رابطه، سرفرانک لاسلز، وزیر مختار انگلیس در تهران، در گزارش شماره ۳۱۵ مورخ ژوئیه ۱۸۹۳م خود به وزارت امور خارجه انگلیس، اوضاع بختیاری را چنین ارزیابی کرده است: «... هنگامی که با صدراعظم (امین‌السلطان) در رابطه با اوضاع بختیاری گفتگو می‌کردم، اظهار داشت که برای بهبود اوضاع بختیاری هیچ کاری از او ساخته نیست، چرا که اتخاذ هرگونه سیاست مناسب و معقول می‌بایست با مشورت و همکاری طوایف مختلف انجام گیرد و این امکان‌پذیر نیست به این دلیل که ظل‌السلطان به‌طور دائم و مستمر در بین طوایف مشغول توطئه‌چینی و نفاق‌افکنی است».^{۲۰}

این‌طور استنباط می‌شود که علاوه بر شاه و حکام، دولتهای بیگانه مخصوصاً انگلیس نیز در دامن زدن به این تفرقه بین سران بختیاری نقش داشته‌اند. ریچارد کوتام در کتاب *ناسیونالیسم در*



ایران در این باره می‌نویسد: «... این تصور وجود دارد که بریتانیا برای استیلای خود بر قلمرو ایلات، همیشه از آن شیوه دیرینه خود به نام تفرقه بینداز و حکومت کن استفاده می‌کند و به استناد بیوگرافی‌هایی که دولت انگلیس از خوانین و رؤسای قبایل در آرشیوهای محرمانه خود نگهداری می‌کند به خوبی از نقاط ضعف و مثبت هر یک از آنها اطلاع کافی دارد ... چنان‌که یکی از خوانین به دلایلی از دستورات بریتانیا سرپیچی کند بلافاصله رقیب و دشمن او مورد حمایت عمال انگلیس قرار می‌گیرد و شاید با به کار بردن همین شیوه، آنها (انگلیسیها) توانستند از راههای تجاری و میدانهای نفتی خود حفاظت کنند».^{۲۱}

رقابت بین سران بختیاری با توجه به نوشته‌های بالا شاید عاملی مهم در این حرکت باشد؛ زیرا سردار ظفر که بعداً خود یکی از مخالفان استبداد بود و با سردار اسعد و صمصام‌السلطنه همکاری نمود در ابتدا دلیل پیوستن خود را به محمدعلی شاه چنین می‌نویسد: «ما اولاد ایلخانی هم اطمینان از لطفعلی خان و نصیرخان سردار جنگ نداشتیم و همگی رأی دادند که من در این سفر تهران رفته خدمتی به شاه بکنم».^{۲۲}

وجود امیر مفخم و برادرانش سردار اشجع و سردار جنگ در رکاب محمدعلی شاه حس حسادت و ترس خاندان ایلخانی را تحریک می‌کرد. به طوری که از یک طرف می‌کوشیدند که حمایت شاه را از دست ندهند و از طرف دیگر کوشش می‌کردند که عموزادگان خود را از سمت‌های ایلی برکنار کنند.^{۲۳}

دکتر الیزابت مکین روز در کتاب خود در این باره می‌نویسد: «در اواخر سال ۱۹۰۷م صمصام توطئه‌ای را کشف کرد که برادر ناتنی‌اش سردار ظفر با زد و بندهایی که با شاه (محمدعلی شاه) کرده قریباً به جای او به سمت ایلخانی بختیاری منصوب خواهد شد و در این گیر و دار من شک دارم که صمصام‌السلطنه شخصاً در این مورد دست به اقداماتی زده باشد بلکه با وصول این خبر همسرش بی بی صاحب‌جان دختر رضاقلی خان ایلبگی بلافاصله دست به کار شد و فوراً ارتباط بین شوهرش (صمصام‌السلطنه) و برادر نیرومندش ضرغام‌السلطنه را فراهم کرد و ترتیبی اتخاذ شد که هرچه زودتر اصفهان را به تصرف درآورند».^{۲۴}

همین نویسنده خارجی درباره صمصام‌السلطنه می‌نویسد: «بعضی‌ها عقیده دارند که صمصام‌السلطنه مردی متفکر و دوراندیش است و از سیاستهای جهانی به‌خوبی آگاه است و به همین دلیل در سال ۱۹۰۹ با طرح نقشه قبلی شهر اصفهان را به تصرف درآورد و شخصاً حفظ نظم و امنیت شهر را به‌عهده گرفت. با آشنایی کاملی که من به خصوصیات و روحیه صمصام‌السلطنه دارم می‌توانم در اینجا شهادت بدهم که هیچ نقشه قبلی از پیش طراحی شده در این رابطه وجود نداشت. او یکی از خوانین است که به مکتب قدیم تعلق دارد و در مقایسه با هم‌قطاران خود آدمی ساده‌لوح به‌نظر می‌رسد و بیشتر ترجیح می‌دهد که به‌عنوان ایلخانی بختیاری در شلمزار^{۲۵} بین خانواده‌اش زندگی کند تا در کسوت یک سیاستمدار در تهران»^{۲۶}.

ولی نوشته بالا دلیل بر این نیست که طرح گرفتن اصفهان و حرکت سیاسی بختیاری‌ها بدون برنامه بوده است. اگرچه گفته بالا چنین مطلبی را یادآور می‌شود اما سردار اسعد بختیاری برادر صمصام‌السلطنه در همین تاریخ در پاریس بوده و در جلسات مشروطه‌خواهان شرکت می‌کرده است و با نامه برادر خود را به تصرف اصفهان تشویق و تحریک نموده است و این خود دلیل روشنی است که این حرکتی سیاسی و از پیش تعیین شده بوده است.

در این موقع، سردار اسعد در اروپا اقامت داشت و درصدد مراجعت به ایران بود. روزنامه تایمز در این باره مقاله‌ای نوشت که متن آن در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۰۹م در روزنامه مذکور به شرح زیر انتشار یافت:

«... آقای محترم من اجازه می‌خواهم به‌نام برادرم صمصام‌السلطنه که هر روز به‌طور دائم با وی در تماس هستم اعلام کنم که این اظهارات به‌طور کلی بی‌اساس و عاری از حقیقت است. تنها هدف برادرم از رفتن به اصفهان پایان دادن به هرج و مرج و آشوب‌هایی بود که اخیراً در آن شهر به‌وقوع پیوسته بود. مقصود اصلی وی در حال حاضر ایجاد نظم و آرامش و جلوگیری مداخله خارجی در امور کشور ایران است و هنگامی که اعلیحضرت شاه تصمیم بگیرند که مجلس را دوباره افتتاح کنند و حق قانونی ملت را به آنها اعاده دهد برادرم بلافاصله خود را تسلیم دولت خواهد کرد و قوای بختیاری از اصفهان خارج خواهد شد...»^{۲۷}.



و دلیل دیگر بر رد نظر خانم مکین روز نوشته مهدی ملک‌زاده نویسنده کتاب *تقلاب مشروطیت ایران* است که می‌نویسد: «سردار اسعد به اروپا سفر کرد و در پاریس، پایتخت فرانسه، که در آن موقع مهد تمدن و آزادی و مرکز اندیشه‌های تازه و نوین بود اقامت گزید و در اندک مدتی جذب افکار مترقی و آزادی‌خواهان اطرافیان خود شد. چرا که تجربه تلخی از دوران استبدادی به خاطر داشت و صمیم قلب آرزو می‌کرد که روزی ملت ایران از زیر یوغ استبداد رها شده و بتواند به یک آزادی واقعی و عدالت اجتماعی دست یابد...»^{۲۸}

به دنبال همین گفته می‌افزاید: «سردار اسعد یکی از اعضای فعال گروه مشروطه‌خواهان بود که در خارج از کشور اقامت داشته و علاقه‌مند بودند که هرچه زودتر رژیم مشروطه در ایران برقرار گردد و پس از مراجعت به بختیاری طی تلگرافی وفاداری خود را به مقام سلطنت و دولت ابراز کرد. وی در آن تلگراف تقاضای بازگشایی مجلس و استقرار مشروطیت را کرد...»^{۲۹}

به نظر می‌رسد که علاوه بر این دلایل، که بیشتر رقابت درون ایلی بود، دلایل دیگری نیز وجود داشته است.

پاولویچ می‌نویسد: «علت اینکه این جنگجویان کوهستانی و این شبانان کوچ‌نشین به یک‌بار به صورت اردوی عظیم انقلابی درآمدند چه بود؟ اینان برای چه به مشروطه‌طلبان به این امر به خیال احیای سیاسی و اقتصادی ایران داشتند کمک کردند؟ ظاهراً خیلی عجیب می‌نماید. در نظر اول علت مهم‌تری از وضع اقتصادی ندارد، علت اصلی تکامل تدریجی (اویولسیون) حیات اقتصادی ایران مرکزی و جنوبی، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است.»^{۳۰}

گفته بالا مرتبط می‌شود با راه لینچ و ارتباط اقتصادی آن با بختیاری‌ها که خود از عوامل اصلی ارتباط بختیاری‌ها با انگلیسی‌ها می‌شد. عمل مهم کمپانی برادران لینچ که جاده معروف (Lynch Road) را در خاک بختیاری ایجاد نمود در آن است منافع اساسی قبایل بختیاری را به سران این ایل نشان داد. کمپانی لینچ توانست راه تجاری بین اهواز و اصفهان را که از مناطق کوهستانی کشور می‌گذرد با سازش خصوصی با سران و ایلات بختیاری زیر نظر مهندسان انگلیسی و با دست کارگران هندی بسازد و در حقیقت این جاده، مخصوص خوانین بختیاری بوده و تعلق به آنان داشته است. در رأس این خوانین دو تن از سران مشروطیت ایران یعنی سردار

اسعد و برادرش صمصام‌السلطنه قرار داشتند. بر طبق قرارداد ۱۸۹۷م این جاده جزء اموال خصوصی خوانین مزبور محسوب می‌شد. خانهای بختیاری برای رشد اقتصادی خود مجبور بودند که از جاده به نحو احسن محافظت کنند. چون در غیر این صورت، بر اثر ناامنی، این راه از بین می‌رفت و تجارت روسیه رشد پیدا می‌کرد و به بختیارها ضربه شدید اقتصادی وارد می‌آمد. پس، یکی از عوامل پیوستن بختیارها به مشروطه‌طلبان شاید مسئله اقتصادی بوده است. حرکت ناگهانی آنان بسی زیرکانه بود و به نحو درخشانی به پیروزی انجامید بدون انداختن تیری توانستند رخنه به شهر نمایند.^{۳۱}

اردوی مشروطه در ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ق شروع به پیشروی نمود. اردوی ملیون با استتار کامل از مناطق شاه‌آباد و یافت‌آباد که در دست قزاقان بود عبور کرد و در ساعت شش صبح از دروازه یوسف‌آباد، واقع در شمال تهران وارد پایتخت شد. مانور جنگی فوق‌العاده درخشانی بود. ملیون به محض دخول به شهر، به فوریت مقر سفارتخانه‌های اروپایی را اشغال کردند. برای اینکه آخرین بهانه روس و انگلیس را از آنها بگیرند در مقابل درهای ورودی سفارتخانه، نگهبانانی گمارده و به محافظت سفارتخانه‌ها پرداختند.

از این به بعد، ملیون به ادامه عملیات جنگی را از سر گرفتند. مصاحبه‌ای که لیاخوف در پترزبورگ به عمل آورده است درباره نفوذ قوای انقلابی به شهر، فوق‌العاده بوده اینجا دیگر لیاخوف از دشمن خود مثل یک دسته راهزن غیرمنظم نام نمی‌برد. ابتدا به نیروی منظم و تعلیم‌دیده خود در برخورد با این دسته راهزن اعتماد کامل داشت. ولی اینک در مصاحبه خود چنین اظهار می‌دارد: «دشمن ما از دو نظر قوی مدعش بود، از طرفی فرماندهی عالیقدر شگفت‌آوری مثل سپهدار در رأس آن قرار داشت ... چهار شب و سه روز ما در سنگرهای خود زیر آتش توپ و تفنگ مداوم دشمن به سر بردیم. صبح شانزده ژوئیه شاه به سفارت روسیه پناهنده شد و به این ترتیب، مسئولیت ما نیز به‌پایان رسید؛ البته شاه نیز از مردانگی لیاخوف چندان راضی نبود. بعدها شخص شاه به مخبر «نوویه، ورمیا» در ادسا چنین گفت: «در ۲۵ ژوئیه لیاخوف به من اظهار داشت که بیش از یک ساعت نمی‌تواند مقاومت کند. نصف قزاقان به انقلابیون پیوسته، عده زیادی از افرادش کشته یا زخمی شده‌اند. بعداً من فهمیدم که اینها همه



جعلیاتی بیش نبوده است. افراد در سنگرها به جای خود بوده و قزاقان آماده نبرد بوده‌اند. حتی به من گزارش رسید که جنگ با انقلابیون را قزاقان برای خود مسئله شرافت و تعصب حساب می‌کرده‌اند. متأسفانه دیر خبردار شدم. آقای لیاخوف اظهار می‌کرد که بریگارد قزاق مایل به جنگ نیست. در صورتی که بعداً معلوم شد خود، ارتش را از جنگ کردن مانع شده است.

لازم به توضیح نیست که لیاخوف نیز مثل استاسول مدافع پرت آرتور، تا هنگامی که با جان افراد زیردستش بازی می‌کند قهرمان جسوری است ولی وقتی که پای جان خود به میان می‌آید بره‌رام و بیچاره‌ای می‌شود که حتی حاضر است در پیش آنارشیستی مثل یفرم نیز سر تسلیم فرود آورد.

به هر تقدیر، پس از سه روز زد و خورد نیروی دولتی سرکوب و شاه به پرچم روس پناهنده شد و تکیه‌گاه بزرگ تخت سلطنتی و اصول اداره قدیم، یعنی نیروی قزاق نیز تسلیم انقلابیون می‌شود. بنابه گزارشی که سربالکی به حکومت انگلستان داده است شاه تلگرافی بدین شرح مخابره کرد: «اینجانب به توصیه دو حکومت (روس و انگلیس) با مشروطیت موافقت کردم ولی هرج و مرج طلبان استامبول، کربلا، تبریز و تهران در کشور اغتشاش کرده خود اینجانب را مجبور کردند که به بیرق پرسطوت اعلیحضرت همایونی پناهنده گردم. برای نجات خود و عائله و کشور خویش چشم امید به اعلیحضرت امپراتوری دوخته‌ام و در حال حاضر، توصیه‌های خیرخواهانه اعلیحضرت امپراتوری را مورد قبول قرار خواهم داد».^{۳۳}

آری درست در همان لحظاتی که شاه قاجار به کمک لیاخوف احتیاج داشت و او را احضار کرد، وی متذکر شد که به جهت حاضر نبودن کالسکه نمی‌تواند به حضور بیاید، وقتی به شاه خبر رسید که تقریباً دو ثلث تهران به دست مجاهدین افتاده دل از خیال فتح و پیروزی برداشت و دستور داد که در سراسر کاخ سلطنت آباد چراغ روشن نکنند. چه می‌ترسید که مجاهدین به نور چراغ به جای او راه یابند. پیش از این، شاه با وزیر خارجه خود در مورد توسل به سفارت‌های خارجی مشاوره کرده و سعدالدوله گفته بود که پس از بمباران مجلس انگلیسی‌ها دیگر به ما نظر خوبی ندارند چنان‌که دشمنان ما را پناه دادند. باید با سفارت روس صحبت کرد ولی نماینده پادشاه را به سفارت روس راه ندادند. تا اینکه شب شد و به فرمان شاه به هر یک از درباریان

اسلحه کمری دادند. ولی اغلب نمی‌دانستند این اسلحه کمری به چه درد می‌خورد و چه کار می‌کند.

آن شب تا صبح شاه قاجار نخوابید و زنان و خویشان و کودکان او نیز تا صبح به خواب نرفتند. صبح شد و دوباره محمدعلی شاه، سعدالدوله را به سفارت روس فرستاد و تا وزیر خارجه بازگردد شاه بدون آنکه بفهمد چه می‌کند سبیل پر پشت خود را می‌جوید و از این طرف به آن طرف می‌رفت و شاهزاده احمد میرزا به دنبال پدر خویش روان بود تا کنجکاوای کودکانه خود را که سردرآوردن از وقایع بود ارضاء کند. بالاخره وزیر خارجه رسید و شاه دیگر طاقت آن نداشت که با وزیر خود به اتاق خویش بروند و دو به دو صحبت کنند. با صدای بلند پرسید چه شد؟ روسها چه خواهند کرد؟ سعدالدوله دستی به سبیل کشیده گفت: قربان می‌گویند اجازه دخالت در امور داخلی ایران را نداریم. دولت امپراتوری ما را از هرگونه دخالتی ممنوع کرده، شاه دیگر منتظر بقیه مطالب نشد. وحشتی که از رسیدن مجاهدین داشت به یأس از دخالت و حمایت روسها یکباره شبح مرگ را در نظر او ظاهر ساخت.

مرگی فجیع شاید بر فراز چوبه دار. در آن هنگام، سران آزادیخواه که شاه قاجار آنان را بارها اراذل و اوباش، ماجراجو و آدمکش خوانده بود، دستها خواهند زد و شادیا خواهند کرد و در جلوی چشم ملت و در مقابل بهارستان، که به دست ظلم او خراب شده بود، اهانتها خواهند نمود و دشنامها خواهند داد.

این افکار وحشتناک موجب شد که به یکباره شاه عنان اختیار از دست داد، فریاد زد: کالسکه‌ها را برگردانید. مرا خواهند کشت، سپس خود را به کالسکه انداخته گفت: «برو به سفارت روس».

شاه قاجار به این ترتیب به سفارتخانه رسید و بلافاصله سفارت روس مراتب را به سفارت انگلیس اطلاع داد و چون پای مفاد قرارداد ۱۹۰۷ در میان بود دولت انگلیس هم پرچم خود را در آن واحد با پرچم دولت تزاری روس بر فراز مقر محمدعلی میرزا برافراشت. بدین ترتیب، دوره سلطنت شاه بدبختی که از سلطنت چیزی جز نفرت ابدی حاصل نکرده بود خاتمه یافت. پس از



شاه قاجار زنان و فرزندان و سایر وجوه دربار مثل امیر بهادر و مجلل السلطان و دیگران نیز به سفارت روس پناهنده شدند.^{۳۳}

خلع محمدعلی شاه

روز جمعه ۲۷ جمادی‌الثانی محمدعلی شاه و خانواده و عده‌ای از وزرایش از سلطنت‌آباد به باغ سفارت روس در زرگنده پناه بردند و متحصن شدند. سر جورج بارکلی در تلگرافی به تاریخ ۲۱ ژوئیه از قول سابلین، کاردار سفارت روسیه تزاری خبر تحصن محمدعلی شاه را مخابره کرد و بعد متن تلگراف او را به تزار روسیه نقل می‌کرد.

«بر وفق نصیحت دولتین مشروطه را برقرار نموده لیکن حرکت آنارشویستگری از اسلامبول، کربلا، تبریز، تهران مملکت را به هرج و مرج انداخته است و به این جهت مجبور است تقاضای حمایت از بیرق دولت قوی شوکت آن اعلیحضرت را نماید و مطمئن از همراهی آن اعلیحضرت از خود و خانواده و مملکت خویش بوده و منتظر نصایح ملاطفت‌کارانه آن اعلیحضرت همایونی می‌باشد».^{۳۴}

سپهدار در یادداشتی راجع به این موضوع می‌نویسد: «صبح جمعه ۲۷ جمادی‌الثانی بود که اعلیحضرت محمدعلی شاه تشریف بردند؛ یعنی به ما خبر دادند که رفتند به سفارتخانه روس در زرگنده متحصن شدند. تا آن وقت اهالی به ما نزدیکی نمی‌کردند و نمی‌آمدند. آن روز که بلند شد دیگر همگی جمع شدند و سر کردند ... اعلیحضرت محمدعلی میرزا به بست رفت در حالی که روز قبل به او پیغام صلح داده بودیم فی‌الحقیقه خیلی بی‌غیرتی فرمودند و این ننگ را تا قیامت برای خود گذاردند».^{۳۵}

وقتی که تهران به این ترتیب فتح شد آخرین کابینه دولت برای محمدعلی شاه که در آن سعدالدوله کفیل ریاست وزرا و وزیر خارجه بود مستعفی و فراری و متحصن گردید و درگیری دولتی وجود نداشت. کمیته‌ای از ملیون بلافاصله تشکیل شده بود که در آن محمدولی‌خان سپهدار و سردار اسعد، فاتحان تهران به سمتهای وزارت جنگ و وزارت داخله در دولت موقت تعیین شدند. وقتی که خبر تحصن محمدعلی شاه انتشار یافت، کمیته مزبور که به نام «شورای

عالی» نامیده شد، جلسه‌ای تشکیل داد و خلع محمدعلی و سلطنت احمدشاه پسر او را تصویب کرد و علیرضاخان عضدالملک، رئیس ایل قاجار را، که پیرمرد محترمی بود، به سمت نیابت سلطنت موقت تعیین نمود. در همین موقع سپهدار و سردار اسعد بیانیه زیر را صادر کردند.

اعلامنامه

«اوضاع مملکت ایران نشان می‌دهد که استقرار نظم و امنیت، برقراری حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه سابق از تنفر ملت نسبت به خود کاملاً آگاه بود، به این جهت در سفارت روس تحت حمایت انگلیس و روس متحصن گردیده و به میل خود از تاج و تخت ایران استعفا نموده است.

لهذا در نبودن سنا و مجلس شورای ملی نظر به لزوم موقع مجلس فوق‌العاده عالی در جمعه هفتم جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ در عمارت بهارستان تهران تشکیل یافت. اعلیحضرت همایونی (احمد میرزا) ولیعهد ایران به شاهنشاهی ایران انتخاب گردیده است. امضاء: سپهدار اعظم وزیر جنگ، علی‌قلی وزیر داخله».^{۳۶}

سلطنت احمدشاه

به هرحال احمدشاه به تخت سلطنت جلوس کرد و وقتی روی تخت نشست پاهای او به زمین نمی‌رسید. کسانی که در پشت تخت او صف بستند و عکس گرفتند عبارت بودند از: عضدالملک در وسط، سپهدار دست راست، سردار اسعد دست چپ و عقب آنها به ترتیب علاءالدوله، معین‌الدوله، امیراعظم و در صف عقب‌تر جعفرقلی‌خان سردار بهادر پسر سردار اسعد، محمدرضاخان سردار فاتح، پسر امام‌قلی‌خان، حاج ایلخانی (پدر شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر مشروطیت) و محمدخان سالار اعظم، چراغعلی‌خان سردار صولت، محمدتقی‌خان ضیاءالسلطان (امیر جنگ)، پیرم‌خان، دکتر سهراب‌خان و دکتر عیسی‌خان. در این موقع، موزیک سلام نواخته شد و حاج علی‌قلی‌خان سردار اسعد دستش را روی شانه احمد شاه گذاشت و این شعر را خواند.



ز توران به ایران ز ایران به تور

ز بهر تو بیمودم این راه دور

نتیجه

آنچه مسلم است به استناد مدارک ذکر شده، از جمله کینه و نفرت سران بختیاری از سلاطین قاجار و آشنایی خوانین رده بالای آنان با حکومت قانون در اروپا و تثبیت قدرت و موقعیت بزرگان بختیاری و مسائل مادی باعث شد که این ایل وارد نهضت مشروطیت شود و به اهداف مورد نظر خود نیز تا حدود زیادی نائل شود مخصوصاً پس از آنکه آزادی خواهان مشروطه طلب تهران را فتح کردند و به استبداد صغیر پایان دادند و محمدعلی شاه را از سلطنت برکنار کردند و طفل دوازده ساله او یعنی احمد شاه را آوردند، سران بختیاری به سرعت توانستند به مقامات بلند پایه دولتی و قدرت و ثروت برسند. از جمله، در اولین کابینه پس از سقوط محمدعلی شاه، در کابینه سپهدار تنکابنی علی قلی خان سردار اسعد به عنوان وزیر داخله و پس از کنار رفتن این کابینه به عنوان نماینده مردم در مجلس شورای ملی (دوره دوم) انتخاب شد. به فاصله بسیار کم، برادرش صمصام السلطنه به عنوان وزیر جنگ و سپس نخست وزیر انتخاب می شود و در زمانی بسیار اندک املاک و مستغلات زیادی را در بیشتر استانهایی که مربوط به اسکان عشایر بود صاحب می شوند و این حفظ قدرت و ثروت و مقام نه تنها در دوره قاجار بلکه در دوره رضاشاه و محمدرضا شاه نیز ادامه داشت اگرچه در زمان دو پادشاه سلسله پهلوی قدرت آنها با فراز و نشیبهایی همراه بود.

پی نوشتها

۱. موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق، تاریخ گیتی گشا، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ص ۱۶-۱۲.
۲. آصف، محمدهاشم، رستم/الحکما، به اهتمام محمد مشیری، تهران ۱۳۴۸، ص ۲۴۸؛ نک: محمدفتح الله بن محمدتقی ساروی، تاریخ محمدی یا احسن التواریخ، به اهتمام غلامرضا طباطبائی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، چاپ اول، ص ۳۲.
۳. فلور، ویلهم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجاریه، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، ۱۳۶۵، چاپ اول، جلد دوم، ص ۲۰.
۴. دیترامان، بختیاریها (عشایر کوه نشین ایران در پویه تاریخ)، ترجمه محسن محسنیان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۲۷.



۵. ساروی، محمد فتح الله بن محمد تقی، تاریخ محمدی یا احسن التواریخ، ص ۱۵۱.
۶. کارثویت، جن راف، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایل بختیاری، ترجمه سهراب امیری، نشر سهند، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶.
۷. بختیاری، سردار اسعد، تاریخ بختیاری، انتشارات یساولی، فرهنگسرا، ۱۳۶۱، چاپ اول، ص ۵۷۹.
۸. بختیاری، همان، ص ۱۸۱؛ نیزنک: خسروخان سردار ظفر، «خاطرات سردار ظفر»، مجله وحید، سال پنجم، دوره سیزدهم، شماره چهارم، ص ۲۱۸.
۹. دیترامان، همان، ص ۷۸.
۱۰. کارثویت، همان، ص ۱۵۲.
۱۱. سردار ظفر، خسروخان، همان، ص ۲۱۹.
۱۲. مافی، نظام السلطنه، خاطرات و اسناد، به کوشش منصور. اتحادیه و دیگران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، چاپ اول، ص ۹۳.
۱۳. عکاشه، اسکندر خان (ضیغم الدوله)، تاریخ ایل بختیاری، تهران انتشارات فرهنگسرا، چاپ اول، ۱۳۶۵، ص ۲۹۶؛ نیزنک: حسینقلی خان نظام السلطنه مافی، همان، ص ۱۳۶.
۱۴. سردار ظفر، همان، ص ۲۳۵.
۱۵. کارثویت، همان، ص ۱۵۷؛ نیزنک: سردار ظفر، همان، ص ۲۴۱.
۱۶. کارثویت، همان، ص ۱۵۸.
۱۷. بختیاری، همان، ص ۷۲۴.
۱۸. همان.
۱۹. ایرانسکی، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه، ترجمه م. هوشیار، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷، چاپ دوم، ص ۷۰.
۲۰. اسناد وزارت خارجه هند، پرونده شماره E جولای ۱۸۹۳؛ نیزنک: الیزابت مکین روز (بی بی گل افروز)، با من به سرزمین بختیاری بیاید، ترجمه مهرا ب امیری، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۲.
۲۱. کوتام، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ص ۵۷.
۲۲. سردار ظفر، همان، ص ۲۴۳.
۲۳. سردار ظفر، همان، «خاطرات سردار ظفر»، مجله وحید، سال پنجم، دوره سیزدهم، شماره چهارم، ص ۴۵۳.
۲۴. مکین روز، الیزابت، (بی بی گل افروز)، با من به سرزمین بختیاری بیاید، ترجمه مهرا ب امیری، چاپ اول ۱۳۷۳، چاپ سعدی، ص ۴۷.
۲۵. یکی از روستاهای چهارمحال و بختیاری.
۲۶. همان، ص ۴۸.
۲۷. کارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرا ب امیری، چاپ اول ۱۳۷۳، نشر سهند؛ ص ۲۵۵. دیوید فریزر مفسر روزنامه تایمز که نظر مساعدی به بختیارها نداشت در یکی از شماره‌های روزنامه تایمز و همچنین صفحات ۸۹-۸۸ کتاب خود می‌نویسد: «اینان (یعنی بختیارها) به علت نداشتن فرهنگ و دانش چیزی از قانون اساسی و مشروطیت نمی‌دانند و صرفاً ایل خود را به خاطر دزدی و چپاول به اصفهان آوردند و خان خود را حاکم کردند تا از این رهگذر مردم را تلکه کنند.» همین نویسندگان در صفحات بعدی کتاب خود به تناقض‌گویی پرداخته است و می‌نویسد: «این راهزنان کوهستانی پس از فتح اصفهان از تطاول و تجاوز به اموال مردم شهری خودداری کردند». (نقل از کتاب اسناد پنهانی دخالت انگلیس در ایران، ترجمه مهرا ب امیری).



۲۸. ملک زاده، مهدی، *تاریخ مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳، چاپ سوم، جلد دوم.
۲۹. همان، ص ۲۵۶.
۳۰. پاولویچ، همان، ص ۷۲.
۳۱. براون، ادوارد، *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران انتشارات معرفت، ۱۳۲۹، چاپ اول، ص ۲۳۲.
۳۲. پاولویچ، همان، ص ۷۰.
۳۳. نوایی، عبدالحسین، *فتح تهران (گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت ایران)* تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۵، چاپ اول، ص ۸۵.
۳۴. *کتاب نارنجی*، یا گزارشهای محرمانه وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نور، ۱۳۶۶، چاپ اول، جلد دوم، ص ۲۵۲.
۳۵. خلعت‌بری، امیر عبدالصمد، سپهسالار تنکابنی (محمد ولی خان خلعت‌بری) به اهتمام محمود تفضلی، مؤسسه انتشارات نوین، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۰.
۳۶. همان، ص ۱۱۰.

منابع

- آصف، محمدهاشم، *رستم/حکما*، به اهتمام محمد مشیری، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۸.
- براون، ادوارد، *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران، انتشارات معرفت، چاپ اول، ۱۳۲۶.
- خلعت‌بری، امیر عبدالصمد، *سپهسالار تنکابنی (محمدولی خان خلعت‌بری)* به اهتمام محمود تفضلی، مؤسسه انتشارات نوین، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- دیترامان، بختیارها (عشایر کوه‌نشین در پویه تاریخ)، ترجمه محسن محسینان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۱.
- ساروی، محمد فتح‌الله بن محمد تقی، *تاریخ محمدی یا احسن‌التواریخ*، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- سردار اسعد، علیقلی خان، *تاریخ بختیاری*، انتشارات یساولی، فرهنگسرا، چاپ اول، ۱۳۶۱.
- سردار مظفر، خسروخان، «خاطرات سردار ظفر»، مجله وحید، سال پنجم، دوره ۱۳، شماره ۴.
- عکاشه، اسکندر خان، (ضیغم‌الدوله) *تاریخ ایل بختیاری*، تهران، انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۶۵، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- فلور، ویلهم، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجاریه*، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۵.
- کارثویت، جن راف، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایل بختیاری*، ترجمه مهرباب امیری، نشر سهند، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- مکن روز، الیزابت (بی بی گل افروز)، *با من به سرزمین بختیاری بیایید*، ترجمه مهرباب امیری، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ملکزاده، مهدی، *تاریخ مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق، *تاریخ گیتی‌گشا*، تهران انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- نظام‌السلطنه مافی، حسینقلی خان، *خاطرات و اسناد*، به کوشش منصوره اتحادیه و دیگران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱.
- نوایی، عبدالحسین، *فتح تهران (گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت ایران)*، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول، ۱۳۶۵.